

## مدرس دستاوردهای مشروطه را حفظ کرد...

« مدرس و میراث مشروطه خواهان » در گفت و شنود  
شاهد یاران با دکتر موسی نجفی

د آرماد:



رویکرد مدرس به حضور مستمر و مؤثر در مجلس، به ویژه پس از وقایع مشروطه اول و سرخوردگی بسیاری از علما و نخبگان، از سرفصل های درخور بررسی در حیات سیاسی اوست. اینکه او در پس این حضور در پی چه اهدافی بود، از رمزهای ما به پاره ای از اندیشه ها و خصال ناشناخته آن رادمرد عرصه دین و سیاست است. در گفت و شنود حاضر، پژوهشگر محترم، جناب دکتر موسی نجفی، نسبت مدرس با اندیشه مشروطه خواهی را سنجیده و نیز نقش وی را در تداوم روند آن به بررسی نهخته است.

شبهه های مدرس، ممکن است بین افراد، اختلاف وجود داشته باشد، اما در مورد ضد استعماری بودن او هیچ کس تردید ندارد. تمام زندگی مدرس در موج مشروطه گذشته و موج مشروطه، یک موج تمام عیار دینی مثل انقلاب اسلامی نیست. مرحوم شیخ فضل الله نوری از مشروطه عدول می کند، لذا هر قدر از بخش مدرنیته مشروطه دورتر می گردد، به انقلاب اسلامی نزدیک تر می شود، اما مرحوم مدرس این کار را نمی کند، یعنی هیچ جاتر ح مشروطه مشروعه نمی اندازد و اصلاً از موج مشروطه بیرون نمی آید. مدرس در مشروطه یک آرمان دینی و ملی یاد استعماری یا آزادیخواهانه می بیند همیشه هم در چهارچوب این آرمان حرکت می کند؛ حالا اگر یک عده فرصت طلب و سودجو وارد مشروطه شده اند، حرف دیگری است و مرحوم مدرس با آنها هم در می افتد، ولی او هیچ وقت از اندیشه مشروطه خارج نمی شود. اگر مدرس از اندیشه مشروطه خارج می شد، می توانستیم بگوئیم با ملی گراها افتراق جدی دارد. البته او در بعد سیاسی و اجتماعی با آنها چالش هائی پیدا کرد، ولی در مبانی نظری، از موج مشروطه خارج نشد. موج مشروطه قرار بود بین دین و مدرنیته آشتی برقرار کند که نهایتاً به قهر تبدیل شد. مدرس این قهر را در ابعاد سیاسی اش در دوره پهلوی دید، اما زمانه به او فرصت نداد که شکست نهضت نفت و قیام ۱۵ خرداد را هم ببیند و لذا نتوانست اندیشه اش را بازسازی کند؛ ولی امام این بازسازی را انجام داد، یعنی یک ریشه هائی را از مدرس گرفت و به موج انقلاب اسلامی پیوند زد. این هنر و شخصیت امام بود و از کس دیگری ساخته نبود و نیست.

نسبت مدرس با چالش های مشروطه اول که اصطکاک بین جناح غرب گرا و اسلام گرای مشروطه پیش آمد و سپس با چالش های مشروطه دوم چه بود؟

مدرس در مشروطه اول نماینده روحانیون اصفهان در انجمن ملی اصفهان بود و دو سال هم در این انجمن حضور داشت که نطق هایش هم موجود است و خود من برای اولین بار در کتابی که در باره مرحوم حاج آقا نورالله نوشته ام، آنها را آورده ام. زندگی سیاسی مرحوم مدرس را معمولاً از دورانی که به مجلس آمده، یعنی از مشروطه دوم نوشته اند، ولی اسنادی که من پیدا کرده ام از روزنامه های دوران مشروطه اول است که ایشان در اصفهان بود. من ردپای مدرس را در انجمن اصفهان پیدا کردم. البته این مدرس، مدرسی نیست که مانند بعدها شوخی می کند و گنده می گوید و با رجال در می افتد. حق هم همین است، چون در انجمن ملی اصفهان شخصیت هائی چون حاج آقا نورالله، کارزونی، کلباسی و اشخاصی حضور داشتند که از وجهه بالای دینی و مذهبی برخوردار بودند و مدرس هم یکی از آنها بود. در مجلس دوم، مدرس به خاطر شخصیت حوزوی و دینی اش موقعیت بسیار بالا و ممتازی دارد و جلوه می کند، اما در اصفهان اگر بخواهیم نظریه مدرس را در مورد مشروطه بدانیم، همان نظریه مشروطه اصفهان است. در اصفهان قضیه مشروطه و مشروعه وجود ندارد، چون برخلاف تهران و تبریز، در اصفهان رئیس و چهره های شاخص انجمن، روحانیون هستند. روشنفکران هم در این انجمن هستند، ولی زیر مجموعه علمای

می شوند، مخصوصاً این اختلافات در دوره پهلوی مشهودترند، بنابراین مدرس در دورانی که در مشروطه اصفهان، در کنار حاج آقا نورالله نجفی قرار میگیرد، در واقع در کنار مشروطه است، ولی وقتی به تهران میآید و در مجلس گل می کند، هر چه به مقطع قرارداد وثوق الدوله و دوره ششم مجلس و کودتای رضاخان نزدیک تر می شویم، لحن و برخورد مدرس تندتر می شود. یعنی هنگامی که رضاخان، مشروطه را مصادره می کند، مدرس متوجه می شود که موج غیر دینی و سکولار مشروطه دارد بر کل روند نهضت غلبه می کند. در مقاطعی که مدرس با ملی گراها، آزادخواهان و مدرنیست ها وحدت نظر دارد، وحدت و وحدت نظری است که آن را خود نهضت مشروطه ایجاد کرده است؛ ولی آن جایی که از آنها جدا می شود، جنبه دینی و روحانی مدرس است که غلبه می کند و از آن برهه است که او به نفوذ استعمارگران در برخی از جریانات مشروطه یقین پیدا می کند. ما از مدرس چه تفسیر حوزوی و روحانی داشته باشیم، چه نداشته باشیم، در این شکی نیست که او یک عنصر ضد استعماری و ضد انگلیسی است، لذا او از برخی از آزادخواهان و روشنفکران و ملیون هم در بعد ضد استعماری و ضد غربی نهضت جدا شد. مدرس تا یک جایی اشتراکاتی را با آنها نشان می دهد و این در برخی از نطق هایش هم متجلی است. او حتی به بعضی از آزادخواهان کمک هم می کند و همراه آنها در مقابل استبداد می ایستد. حتی در کمیته ای هم که به عثمانی مهاجرت می کند، عده ای از اعضای حزب دمکرات حضور دارند. در سندی دیدم که دمکرات ها از حضور مدرس و حاج آقا نورالله در کمیته مهاجرت ناراحت بودند و می گفتند حضور دو شخصیت دینی در کمیته مهاجرت و نزدیکی آنها به مهاجرین باعث شده که ما نتوانیم کارمان را درست انجام بدهیم، پس معلوم است که ترکیب اینها هم ترکیب نامتجانسی بوده و لذا طبیعی است که اینها بخشی از زندگی و افکار مدرس را شبیه به خود ببینند. در مورد دینی بودن یا نبودن



● مدرس میتوانست دو تا کار بکند که نکرد.  
● یکی اینکه اساس مشروطه را به هم بزند که  
● این کار را نکرد، چون نهضت مشروطه  
● دستاورد بزرگ ملت ایران بود. دوم اینکه روند  
● موجود غربزدگی مشروطه و رجال خان را  
● تأیید کند که این کار را هم نکرد. او مشروطه  
● را میپسید، ولی خواهان یک سری اصلاحات  
● سیاسی، اجتماعی و قانونمند است. او سنگر  
● مبارزه خود را هم مجلس قرار میدهد.

قبل از ورود به موضوع اصلی گفت و گو، مناسب است به یکی دو نکته بپردازیم که البته چندان هم به بحث ما بی ارتباط نیستند. می دانید که گروه های بعضاً متنوعی مدعی حمایت از مدرس هستند. اگر ممکن است در آغاز این گروه ها را برای ما احصا کنید.

میدانید که او ج گرفتن شخصیت مدرس، در دوره انقلاب اسلامی و با تجلیل های مکرر امام محقق شد. علاوه بر این جمله معروف مدرس، «دیانت ما عین سیاست ما و سیاست ما عین دیانت ماست» که با ایدئولوژی مسلط بر انقلاب و نظام هماهنگ بود، موجب شد تا جایگاه مدرس در دوران پس از انقلاب اسلامی از مقاطع دیگر تاریخی متمایز گردد. این سخن نه بدان معناست که مدرس قبل از این مقطع برجسته نبود، اما او از آن شخصیت هائی است که اندیشه هایش بعد از انقلاب اسلامی برجستگی بیشتری پیدا کردند و صفاتی هم که داشت از جمله شجاعت و تهور و مبارزه علیه رژیم پهلوی، ملاکی برای مطرح شدن دیگر باره وی بود. به هر حال مدرس پس از انقلاب توسط امام مطرح شد و به تبع آن، اکثر گروه ها و جریانات از مدرس تجلیل کردند. نزدیکی مرحوم مدرس به ملی گرایانی چون دکتر مصدق و حتی در مقطعی همکاری با او و نیز نزدیکی با افرادی چون میرزاده عسقی، بهار و برخی دیگر از چهره های دوران مشروطه باعث شد که وی از سوی ملی گراها هم مورد تجلیل قرار بگیرد. شخصیت هائی که به یک نحوی با استبداد پهلوی مخالف بودند، اعم از مذهبی و غیر مذهبی و کسانی که به نحوی با حضور بیگانگان مخالف بودند، کم یا زیاد مرحوم مدرس را تجلیل میکنند.

در سال های اخیر عده ای سعی دارند از مدرس چهره ای صرفاً سیاسی بسازند، بدین معنا که شیوه های سیاسی او را برای شریعت و فرادینی می دانند. شما دلایل این گروه را جعفر قوی و قابل استناد میدانید؟

من نمی گویم اصل این تفسیر و تحلیل آنها کاملاً غلط است یا درست. شواهدی هم برای هر دو مورد وجود دارند. این موج نهضت مشروطه بود که این مسئله را ایجاد کرد. در مشروطه بین متدینین و غیر متدینین یک اشتراک وجود دارد. در واقع تنوع فرهنگی ایجاد شده از بدو نهضت مشروطه، غیر از انقلاب اسلامی است. در نهضت مشروطه عده ای می خواستند بین اسلام و مدرنیته نوعی آشتی به وجود آورند. در ابتدا هم قضیه را خیلی ساده می دیدند و لذا در مجلس از مشورت و شورا یک تفسیر اسلامی می کردند. مشروطه ایران، هم حاصل یک موج بیداری اسلامی است که از نهضت تنباکو و عملکرد علما و روحانیون قبلی آغاز شد و هم یک موج غربی است که برخی از روشنفکران فرنگ دیده ایجاد کردند. این دو موج در نهضت مشروطه قصد آشتی با هم را دارند، بر خلاف انقلاب اسلامی که در آن، این دو موج اصلاً با هم قصد آشتی ندارند. انقلاب اسلامی دقیقاً در مقابل مدرنیته قرار گرفته است، اما تا این شرایط تحقق پیدا کند، صد سال طول کشیده است، لذا فضای مشروطه در ابتدا فضای درگیری روحانی و روشنفکر نیست و هر چه زمان می گذرد و تفسیر بیشتری از مشروطه مطرح می گردند، اختلافات هم بیشتر



مدرس در میان گروه اهل بیت مجلس پنجم

اصفهانند. کسروی در کتابش می‌گوید، «اصفهان زیر سلطه آخوندهاست و مشروطه اصفهان روند آخوندبازی دارد.» جریان مشروطه در دورانی که مدرس در اصفهان است، یک جریان دینی است. اولین نامه‌ای هم که مرحوم شیخ فضل‌الله می‌نویسد که، «بیا بید مشروطه را شروع کنیم.» به رئیس انجمن مشروطه خواهان اصفهان می‌نویسد.

به علت احساس نزدیکی که با آنها می‌گرده؟ ولی، بازی به این نکته دقت کنید که دیدگاه مشروطه خواهان اصفهان و شیخ فضل‌الله هم یکسان نیست، چون شیخ فضل‌الله از مشروطه عدول کرده، اما آنها عدول نکرده‌اند. این بدان معنا نیست که آنها تمام دغدغه‌های مشروطه خواهان را بی‌وجه می‌دانست، اما علمای اصفهان و در رأسشان مرحوم حاج آقا نورالله و بعد شخصیت‌هایی مثل مدرس، دوره آدمی مثل ظل‌السلطان را تجربه کرده بودند می‌دانستند که اگر مشروطه در همان حد هم که بود، از بین برود، استبداد ظل‌السلطانی و قاجاری بر می‌گردد و لذا به همین تخته پاره هم دست انداخته بودند.

مفهوم این نکته آن است که اینها به خاطر حفظ حداقلی که از آزادی و تحدید سلطنت به دست آمده بود، روی خوشی به مشروطه نشان نمی‌دادند نه اینکه اختلاف اصولی با آن داشته باشند. آنها با مشروطه مشکل نداشتند، منتها آن را در تقابل با مشروطه نمی‌دیدند.

شاید به دلیل تفاوت فضای اصفهان با تهران بوده است. قطعاً همین طور است. کتابی درباره مشروطه اصفهان چاپ شده به نام «رساله مکالمات مقیم و مسافر» که پرستش و پاسخی است بین یک مشروطه‌خواه و یک مشروطه‌خواه ونویسنده آن هم حاج آقا نورالله، رهبر مشروطه اصفهان است. در آنجا نویسنده به ایرادهای شرعی مشروطه‌خواه به مشروطه‌خواه جواب می‌دهد، لذا کل دیدگاه علمای اصفهان، دفاع از مشروطه است، اما البته این در دورانی است که هنوز روند غریب‌دگی مشروطه اول، خودش را خوب نشان نداده و بیشتر استبداد است که چهره خود را نشان می‌دهد. در مشروطه دوم است که با آمدن ایل بختیاری به اصفهان و حاکم شدن آنها، استبداد جدیدی جلوه می‌کند. از اینجا است که عده‌ای از علمای مشروطه خواه اصفهان و نیز مدرس با اینها اختلاف پیدا می‌کنند.

مشروطه دوم با حذف شیخ فضل‌الله و قاطبه مشروطه خواهان از عرصه سیاسی و به نوعی جایگزین شدن مشروطه خواهان متشرع که مدرس از چهره‌های شاخص آن است، چقدر مدرس و همفکران او را به جایگاهی که شیخ فضل‌الله یک سال پیش در آن قرار داشت، نزدیک کرد؟

مدرس تا آخر عمر از مشروطه عدول نکرد. اگر از این جنبه بخواهیم بررسی کنیم، پاسخ شما این است که هیچ وقت، شیخ فضل‌الله از



محمود آیت الله حاج قاضی‌الله اصفهانی

### حجرتین

● ما چرا مدرس را از مجلس می‌آوریم بیرون و  
● منحصر در درون نهضت مشروطه قرار میدهیم  
● و تازه بعد هم می‌خواهیم ببینیم در این  
● چهارچوب اهداف او چه هستند. مرحوم مدرس  
● نمی‌تواند مثل میرزای شیرازی با یک فتوا،  
● نهضتی مثل نهضت تنباکو را به راه بیندازد و با  
● قدرت مرجعی مثل مرحوم آخوند را ندارد، ولی  
● با همان قدرتی که دارد، می‌تواند مجلس و نهاد  
● قوه مقننه را مستقل نگه دارد و این، کار کمی  
● نیست.

همان اول کار، بعد از اینکه از اصلاح در روند مشروطه ناامید شد، از آن عدول کرد، حتی در موقع شهادتش هم صراحتاً گفت که، «این کار از اساس باطل و تا ابدالذهر حرام است.» شیخ فضل‌الله قبل از شهادتش، درباره مشروطه چنین اظهارنظر صریحی می‌کند. شیخ فضل‌الله بیشتر ایرادها و انحرافات مشروطه و مرحوم مدرس بیشتر امتیازات و محاسن مشروطه را می‌دیدند. شیخ فضل‌الله اگر به مشروطه ایراد می‌گرفت، در بستر مقابله مشروطه با استبداد نبود، بلکه به خاطر غریب‌دگی مشروطه و مشروطه خواهان بود، تأیید مدرس از مشروطه نه به خاطر غریب‌دگی مشروطه، بلکه به خاطر توان مشروطیت در مقابله با استبداد بود.

مدرس عملاً تا چه حد در مقابل کسانی قرار گرفت که شیخ فضل‌الله با آنها درگیر بود؟ درگیری مدرس با اینها پیش از آنکه روی میانی مدرنیستی باشد که شیخ فضل‌الله روی آنها انگشت می‌گذاشت، بیشتر به خاطر وابستگی اینها بود. از مرحوم آخوند خراسانی هم اعلامیه‌ای داریم که در آن این مضمون آمده که، «اینها عشاق پاریس هستند. اینها را باید به حال خودشان بگذاریم، چون معمولاً به غرب تمایل دارند.» علما، مخصوصاً علمای نجف خیلی روی شریعت پافشاری میکردند. در این باره، مصادیق متعددی قابل اشاره هستند، مثلاً یکی از روزنامه‌های تهران که گمانم «ایران نو» باشد، به حکم قصاص

ایراد گرفته و گفته بود که خشن است. آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی اعلامیه‌ای دادند که کسی که به چنین چیزی قائل باشد، از نظر ما از دین خارج است. مثال دیگر پناه بردن به خارجی‌ها بود که در دوره مشروطه باب شده بود، باز مرحوم آخوند اطلاعیه‌ای داد که هر کسی که این کار را بکند از ما نیست و لذا دو موضوع بین مشروطه خواهان دیندار و مشروطه‌خواهان غریب‌دغه ایجاد اختلاف کرد: یکی اجرای قصاص اسلامی بود و دیگری پناه بردن به خارجی‌ها. این نکات در نظرات شیخ فضل‌الله هم هست، ولی او ریشه‌ایتر به مشروطه می‌زند. اینها تا آن حد جلو نمی‌روند و فقط اشخاصی را که این طور هستند، طرد میکنند نه نظام مشروطه

را. شیخ فضل‌الله اصل نظام را مشروطه را نشانه می‌رود. مدرس حتی وقتی با رضاخان درگیر میشود، اساس مشروطه را انکار نمی‌کند. شیخ با مشروطه زاویه فرهنگی باز میکند و مدرس زاویه سیاسی. وقتی انسان زاویه فرهنگی باز میکند، بدعت مشخص میشود، اما در زاویه سیاسی، وابستگی سیاسی به اجنبی مشخص میشود، لذا مدرس روی مسئله بدعت نمیتواند بایستد. نقش مدرس در حفظ مشروطه تا چه میزان موثر است؟ مدرس نمیتوانست دو تا کار بکند که نکرد. یکی اینکه اساس مشروطه را به هم بزند که این کار را نکرد، چون نهضت مشروطه دستاورد بزرگ ملت ایران بود. دوم اینکه روند موجود غریب‌دگی مشروطه و رجال خائن را تأیید کند که این کار را هم نکرد. او مشروطه را میپذیرد، ولی خواهان یک سری اصلاحات سیاسی، اجتماعی و قانونمند است. او سنگر مبارزه خود را هم مجلس قرار میدهد.

پس میتوان گفت که مدرس پاسدار دستاوردهای مشروطه اول بود. پاسدار سنگر مشروطه که مجلس باشد. او تا آخر عمر، اساس نظام را مجلس میدانست. مدرس در آنجایی هم که روحانیون در مجلس نیستند، مجلس را ترک و با کسی بحث نمیکند که چرا متمم قانون اساسی اجرا نمی‌شود. نظارت بر قوانین در این دوره مثل شورای نگهبان ما نبوده است. شیوه کار به این نحو بوده که روحانیون مغایرت قوانین را با شرع اعلام میکردند، اما نمیتوانستند قوانین را اصلاح کنند. در مقاطعی کوتاه مدرس و امام‌جمعه خوئی در مجلس بودند و به آن اصل عمل شد، ولی بعدها با آنکه قانون این اصل حذف نشد، اما عملاً اجرا نشد. به هر حال مدرس به دلیل اینکه این اصل اجرا نمیشد، مجلس را فاقد مشروعیت قانونی نمیدانست و به فعالیت خود ادامه داد. او به هر حال مشروطه را قبول داشت و مثل بسیاری از روحانیون کنار نکشید. او حتی در دوره رضا شاه هم آن قدر در مجلس ماند که دیگر راهش ندادند. او اکثراً در اقلیت بود، ولی باز مجلس را نهاد مشروطه و رسیدن به اهداف مشروطه را از طریق آن ممکن میدانست.

مدرس میدید که اگر مجلس را رها کند و برود، همین حدی هم که حاصل شده از دست می‌رود، مضافاً بر اینکه با نفوذ و قدرتی که داشت، میتواند بعضی از اموری را انجام بدهد که طراز اول در مجلس باید انجام میدادند و قانون آن عملاً معوق مانده بود. آیا پایداری او برای ماندن در مجلس را در جهت تحقق این موارد ارزیابی می‌کنید؟

من در رفتارهای مدرس به ویژه در مقام وکالت مجلس، بیشتر همان قانونمندی‌ای را میبینم که او احساس میکرد از طریق مجلس می‌توان آن را محقق کرد. وی در یک جاهاتی به این قانع است که اساس و روح قوانین اسلامی باشد، ولی در عین حال از قوانین غرب هم استفاده شود. حتی اساس عدلیه را هم می‌گوید که روحش، روح اسلامی باشد، ولی از حقوق پیشرفتهای چون حقوق کشور فرانسه استفاده شود. در بسیاری از موارد، او اینگونه عمل می‌کند. همان طور که گفتیم او در فضای مشروطه است که به فعالیت سیاسی خود ادامه میدهد و سعی میکند هر دو را با هم تلفیق کند. من در اندیشه مدرس، در وجه میانی، عدول از مشروطه

## حیران

● **رضاشاه منجی جریان سکولاریستی مشروطه**  
● **است، یعنی رضاشاه یک پدیده ضرب‌الاجلی و**  
● **دفع‌الوقتی نیست. رضاشاه نتیجه و منجی**  
**حرکت‌های قبلی سکولاریستی مشروطه، حتی**  
**وثوق‌الدوله است. سکولاریسم و مشروطه عملاً**  
**با رضاخان نجات پیدا کرد. مدرس می‌دید که**  
**می‌شد مانع از بروز این اتفاق شد، به همین دلیل**  
**هم سنگر مجلس را رها نمی‌کرد.**

کند. هر چند به این مجلس بی‌مهری‌هایی می‌شود، از جمله اینکه علمای آذربایجان نمی‌دهند و قوانین اجرا نمی‌شوند، ولی باز مدرس این نهاد را رها نمی‌کند. مجلس را خانه خودش می‌داند و این به نظرم نکته مهمی در حیات سیاسی مدرس است.

**اشاره کردید به درگیری سیاسی مدرس با مشروطه‌خواهان. نقطه**  
**شروع این درگیری چه موقع است و کی به اوج میرسد؟**  
یک مقدار که از همان مجلس دوم و قضیه اولتیماتوم روسها شروع می‌شود. مدرس احساس می‌کند که نمایندگان، خود را باخته‌اند و آن موضوعی در خشان را می‌کند. در قضیه بسته شدن مجلس در زمان ناصرالملک، این درگیری بیشتر می‌شود، چون مدرس می‌بیند که دست خارجی و استبداد در کار است. جلوتر که می‌رویم، به جنگ بین الملل اول می‌رسیم که قوای روس و انگلیس می‌خواهند ایران را اشغال کنند و مدرس از طریق کمیته مهاجرت به جبهه مخالف آنها یعنی المان و عثمانی نزدیک می‌شود تا به قول خودش با یک پولیتیک، آثار تهاجم متفقین را کمتر کند، ولی نقطه اوج این درگیری، قرارداد وثوق‌الدوله است. در این قضیه علما با یکدیگر متحدتر می‌شوند و دست جریان انحرافی مجلس کاملاً از آستین استعمار بیرون می‌آید. مقابله مدرس با این قضیه هم باز در درون نظام پارلمانی است. ولی از علمای بیرون پارلمان هم استفاده می‌کند، مثلاً از مرحوم حاج‌آقا جمال، از علمای نجف و از امام جمعه خونی.

**آیا مخالفت با جمهوریت و به سلطنت رسیدن رضاخان را نمی‌توان**  
**اوج درگیری مدرس با مدعیان مشروطه خواهی دانست؟**  
رضاشاه منجی جریان سکولاریستی مشروطه است، یعنی رضاشاه



را زیاد نمی‌بینیم، ولی در سیاست چرا. در زندگی عملی و سیاسی او حتی مشروطه اول هم تحقق پیدا نکرد. در این قسمت حتی حاکمان مشروطه هم ضد مشروطه شدند. در اینجا مواضع مدرس پیوسته تندتر میشوند، ولی از ابزاری استفاده میکنند که دقیقاً کسانانی هم که او با آنها درگیر شده است، از همان ابزار استفاده می‌کنند و این در مدرس نکته تناقض نما (پارادوکسیکالی) است، یعنی او با مشروطه‌ای می‌خواهد به سراغ رضاخان و دولت‌های وابسته برود که آنها هم از همین ابزار استفاده می‌کنند. بنده خدا گرفتار هم شده است. نه اکثریت مجلس در دستش هست و نه مطبوعات از او حمایت میکنند. در اینجا سست که شخصیت او خود را نشان میدهد. او به تنهایی مقاومت میکند. هوش بالایی هم دارد و می‌بیند که همه چیز دارد از دست می‌رود. در نامه‌های که در سال ۱۳۰۶ شمسی به مرحوم حاج‌آقا نورالله نوشته، صریحاً می‌گوید، «کار را تمام کن.» مرحوم حاج‌آقا نورالله قیام میکند و می‌رود به قم، چند ماه بعد هم دیگر مدرس را به مجلس رها نمی‌دهند. شهادت حاج‌آقا نورالله چهارم دی ماه ۱۳۰۶ است و مدرس در اواخر همان سال تبعید میشود. در آن نامه مدرس صراحتاً می‌گوید، «تا وقت هست، حرف آخر را بزن.» اصل این نامه نزد من هست.

**این قیام از نقطه نظر سیاسی در مقابل مشروطه مطرح بوده است.**

ولی در آن قیام هم حاج‌آقا نورالله حرف آخر را نمی‌زند، در حالی که مدرس می‌گوید بزن. اصل این نامه نزد من است که در کتابم آورده‌ام. مدرس در نامه‌های هم از علمای اصفهان گلایه می‌کند که چرا انتخابات را به دست نمی‌گیرند و نمایندگان کار آمدی را به مجلس نمی‌فرستند. باز مشاهده می‌کنید که مدرس معتقد است باید در همین سنگر مجلس جنگید و از سنگر بیرون نمی‌رود. او به هر حال به این قضیه لب بسته که اصلاحات باید از همین جاسورت بگیرند. امام هم هر وقت مدرس را مطرح می‌کردند، او را در چهارچوب مجلس قرار می‌دادند نه خارج از آن. مدرس یک سیاستمدار واقعی، دلسوز و مرده‌می و متدین در مجلس است که استقلال مجلس و قوه مقننه را در برابر قوه مجریه حفظ می‌کند و این خیلی با ارزش است. ما همیشه این نکته را از یاد می‌بریم. مدرس مجلس را سبیل مشروطه و نقطه اتکای آن و نیز نماد آزادی می‌داند و می‌خواهد استقلال آن را حفظ کند. می‌دانیم که در طول تاریخ، چقدر از مجلس وابسته به بیگانگان ضربه خورده‌ایم و حتی امروز هم این خطر وجود دارد. هم امام و هم مقام معظم رهبری پیوسته مجلس را به عمل به وظائف واقعی خود سفارش کرده‌اند. مجلس ما در دوران‌های تاریخی مختلف، از وجود مدرس هاخالی بوده و این خیلی مسئله مهمی است. ما چرا مدرس را از مجلس می‌آوریم بیرون و منحصر در درون نهضت مشروطه قرار می‌دهیم و تازه بعد هم می‌خواهیم ببینیم در این چهارچوب اهداف او چه هستند. مرحوم مدرس نمی‌تواند مثل میرزای شیرازی با یک فتوا، نهضتی مثل نهضت تنباکو را به راه بیندازد و یا قدرت مرجعی مثل مرحوم آخوند را ندارد، ولی با همان قدرتی که دارد، می‌تواند مجلس و نهاد قوه مقننه را مستقل نگه دارد و این، کار کمی نیست. نهایت تلاش هم همین است. در قضیه استیضاح دولت‌های وابسته، در قضیه اشغال ایران در جنگ بین‌الملل اول و در مقابل رضاشاه از ابزار مجلس استفاده می‌کند. چرا باید از این نکته غفلت کنیم و به مدرس در بیرون از این نهاد نگاه کنیم؟ اصلاح یکی از قوای سه‌گانه مندرج در قانون اساسی یعنی قوه مقننه خیلی مهم است. تازه اگر به این مسئله توجه کنیم که قوانین عدلیه هم در همین مجلس نوشته شدند، متوجه می‌شویم که در واقع کنترل و اصلاح دو قوه از سه قوه مد نظر مدرس بوده است. آیا این چیز کمی است؟ برای امام هم بسیار مهم بود که قوه مقننه دارای قدرت باشد و بتواند جلوی قوه مجریه بایستد، چون قوه‌های مجریه به خاطر قدرت و امکاناتی که از طریق ادارات دارند و نیز بودجه‌ای که در اختیار دارند، در معرض زیاده‌خواهی هستند و مجلس بهترین وسیله کنترل این زیاده‌خواهی‌هاست.

به نظر من نشانه گرفتن این نهاد و ایستادگی در آن برای حفظ سلامت و صحت آن توسط مرحوم مدرس، مهم‌ترین شاخصه زندگی سیاسی اوست، چون او احساس می‌کند با حفظ سلامت مجلس، می‌تواند کل نظام را از خطر سقوط و انحراف بیشتر حفظ

یک پدیده ضرب‌الاجلی و دفع‌الوقتی نیست. رضاشاه نتیجه و منجی حرکت‌های قبلی سکولاریستی مشروطه، حتی وثوق‌الدوله است. سکولاریسم و مشروطه عملاً با رضاخان نجات پیدا کرد. مدرس می‌دید که می‌شد مانع از بروز این اتفاق شد، به همین دلیل هم سنگر مجلس را رها نمی‌کرد. دوره سلطنت رضاشاه، نقطه اوج درگیری مدرس با مشروطه‌خواهان است. لیکن با عقبه‌هایش. تمام عناصر غیر دینی مشروطه در رضاخان به هم می‌رسند. از یحیی دولت‌آبادی گرفته که ظاهراً آلباس آخوندی دارد. اما باطناً، هم بهائی است و هم از اولین روشنفکرانی است که بسیار قبل از رضاشاه، می‌خواست طرح بی‌حجابی را سرزبانها بیندازد. از آن طرف تقی‌زاده و خیلی‌های دیگر هستند که با ظهور رضاشاه به هم می‌رسند. اگر انحرافات مشروطه را یک مقداری هم ناشی از انگلستان و تفوق سیاست آن در ایران بدانیم، رضاشاه اوج این تفوق است، چون انگلیسیها با او به نقطه اطمینانی رسیدند.

**به این نکته اشاره کردید که درگیری مدرس با مشروطه‌خواهان از**  
**وجه سیاسی بوده، لیکن در تاریخ می‌بینیم که سرانجام، همان**  
**کسانی که روزی در مقابل شیخ‌فضل‌الله صفارآئی کردند، در مقابل**  
**مدرس هم ایستادند.**

علتش وابستگی آنها بود و لذا باز با مدرس از در سیاست وارد می‌شوند. در حالی که با شیخ‌فضل‌الله روی مباحث نظری مشکل داشتند. آنها هیچ وقت نمی‌توانستند ادعا کنند که مدرس مشروطه‌خواه نیست.

**به نظر شما مدرس تا چه حد موفق شد میراث مشروطه خواهی**  
**اصیل را حفظ کند؟**

اگر مدرس و چند تاز رجال خوشنام نبودند، خط مشروطه به کلی طرد می‌شد، مخصوصاً با تمایزی که مرحوم شیخ‌فضل‌الله ایجاد کرده بود. این نکته را عرض کنم که تمایز مرحوم شیخ‌فضل‌الله موجب شده بود که حتی تا همین اواخر به نهضت مشروطه بگویند فتنه مشروطه، ولی وجود مدرس و امثال او باعث شد که آبروی مشروطه تا حدی باقی بماند. امروز می‌توانیم بگوئیم که مشروطه دو خط بوده است. وجود شخصیت‌هایی مثل حاج‌آقا نورالله، آخوند خراسانی، مدرس، سیدعبدالله بهبهانی و امثال اینها نشان می‌دهد که مشروطه یک خط نبوده، بلکه دو خط بوده و این مسئله بسیار مهم است. یک خط در شخصیت‌هایی متجلی است که در دوره مشروطه حضور داشتند، از جمله مرحوم آخوند خراسانی که در دوره قاجار فوت می‌شود، شیخ‌عبدالله مازندرانی فوت می‌شود، سیدعبدالله بهبهانی ترور می‌شود و طباطبائی در اثنای جنگ جهانی اول فوت می‌شود. کسانی که از نظام مشروطه تا زمان زنده ماندن، مرحوم حاج‌آقا نورالله و مرحوم مدرس هستند. هر دو هم کشته شدند. این نشان می‌دهد که خط اصیل مشروطه در مقابل استعمار خارجی و استبداد رضاخانی سکوت نکرد و من این را موفقیت می‌دانم، چون اینها خط را حفظ کردند و نگذاشتند رضاشاه به نام مشروطه، هر کاری دلش می‌خواهد بکند. نگذاشتند رضاشاه همه مشروطه را مصادره کند. آنها آبروی مشروطه را خریدند. مسئله صرفاً مشروطه نیست، مسئله تحول در زندگی مردم است، قانون خواهی است. اگر یک قیام ملی شکست بخورد، سرخوردگی ناشی از آن یک سرخوردگی عادی نیست و مردم تا مدت‌ها قدرت قیام و مبارزه را از دست می‌دهند. مدرس نمی‌خواست این اتفاق بیفتد. او می‌خواست عوارض و خطرات این کار را کمتر کند. او در سنگر مشروطه می‌ایستد و مبارزه می‌کند تا به مردم بفهماند که دستاورد خون شهدای شما از بین نرفته است و اینهایی که آمده و مشروطه را در دست گرفته‌اند، صاحبان واقعی آن نیستند. این فرق می‌کند با اینکه خودش را از کل مشروطه و نظام، کنار بکشد و بگوید کل قضیه فاسد شده است. البته می‌توانست این کار را بکند، اما این اقدام، خطر بزرگی داشت و آن هم ناامیدی و پآسی بود که در مردم به وجود می‌آمد و دیگر جرئت انقلاب و قیام را از دست می‌دادند. وقتی یک حرکت اجتماعی شکست بخورد، مردم به رکود و سستی روی می‌آورند. مدرس نمی‌خواست استبداد و استعماری که پشت مشروطه پنهان شده بود، توان و امید مردم را برای مبارزه از بین ببرد و لذا سنگر مشروطه را رها نکرد. ■